

امتداد خط سرداران دفاع مقدس در ارتقای فهم عمومی از جغرافیای سیاسی

حاج قاسم، سردار دولت-ملت اسلامی



داود مهدوی زادگان

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بزرگان و شخصیت‌ها از چه جهت بزرگند و چه تحلیلی می‌تواند گستردگی عظمت اینها را بیان کند؟ برخی در توصیف شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی بیشتر وجوه فردی ایشان را مدنظر و مورد اشاره قرار داده‌اند، از جمله اینکه چقدر اهل تهجد و عبادات و نظم بوده‌اند. البته بدون وجوه فردی، آن عظمت غیرممکن است و قطعاً این موارد در ایشان بوده، اما نکته این است که اگر بخواهیم ایشان را در گستردگی عمل و شخصیت‌شان ببینیم، باید از جنبه‌های فردی فراتر رویم و در «بستری از مفاهیم و نظریه‌ها» بزرگی ایشان را تعقیب کنیم و ببینیم آیا در آن بستر، در وجوه سیاسی و اجتماعی و جهانی، ایشان همچنان بزرگ دیده می‌شوند یا ایشان صرفاً در وجوه فردی‌شان شخصی بزرگ بوده‌اند. البته مسلم است که متفکران و عالمان بزرگ به‌طور طبیعی در افق‌های علمی مورد ملاحظه قرار می‌گیرند و گرفته‌اند و این طبیعی است چون کار متفکر نیز در همان بستر استریال اما درنظر آوردن یک سردار در چنان افقی، شاید امری عادی تلقی نشود و باکی نیست.

افقی که می‌خواهیم در آن حاج قاسم سلیمانی را مدنظر قرار دهیم، یکی از مهم‌ترین افق‌هاست. بنا داریم تا ببینیم آیا حاج قاسم در افق فلسفه سیاسی تأثیرگذار بوده است یا نه. اجمالاً باید عرض کنم «بدون شک موثر بوده است» و قرینه‌اش هم تشییع توفانی‌ای که مردم از این شهید بزرگوار کردند، چه در ایران چه در منطقه و چه در سطح جهانی که خصوصاً با توجه به تعاریف و تلقی‌های امروزی از جامعه، ملت و دولت، قاعدتاً نباید چنین استقبالی از ایشان می‌شد. پس تا اینجا اجمالاً می‌شود گفت که ایشان در این افق، اثر قابل توجهی داشته‌اند. در فلسفه سیاسی یکی از جنبه‌های مهم، مساله «تکوین دولت-ملت» است. دولت-ملت تعریف، ویژگی‌ها و مختصات دارد. ملت در این طرح به نوعی مشارکت مستقیم در سیاست و تعیین سرنوشت و سیاستگذاری و تصمیم‌گیری‌ها پیدا می‌کند. به عبارت دیگر ملت نقش مستقیمی در سیاست می‌یابد که می‌گویند در گذشته چنین نبوده است. مختصاتی هم برای دولت-ملت ذکر می‌شود از جمله اینکه در دولت-ملت تعاریف رسمی و غیررسمی در کار است ولی اداره حکومت براساس تعاریف رسمی انجام می‌شود. قانون تعاریف رسمی اداره جامعه است، گرچه ممکن است تعاریف دیگری نیز در جامعه موجود باشد اما در دولت-ملت یکی از آن تعاریف رسمیت پیدا می‌کند و براساس آن عمل می‌شود. مختصه دیگر، حضور مردم در حاکمیت است که نمودش در بهترین شکل، در انتخابات است به نحوی که مردم بتوانند در چارچوب قانون نماینده‌شان را انتخاب کرده و او را در مناصب مشارکت دهند. مختصه دیگر زبان است. در دولت-ملت یک زبان رسمی وجود دارد که «زبان مشترک همگانی» یا «زبان حاکمیت» و «زبان سیاسی» است. دیگر آنکه در دولت-ملت مرزهای جغرافیایی مطرح است و هر دولت-ملتی مرزهایی جغرافیایی دارد که از حدود

که حقیر و پست است، از مشارکت در امور نیز دست می‌کشد و می‌گوید ما را چه به دخالت در حکومت؛ چنانکه در زمان پهلوی نیز رایج بود. نکته دیگر اینکه در حکومت دیکتاتوری مطلقه رضاخان و فرزندش، موانع سنتی معنایی نداشت کماینکه آمرانه به تقلید از ظواهر مدرنیته پرداختند و آن ظواهر موردپسند خود را به جامعه نیز تحمیل کردند و اگر مانعی هم بود، با سرکوب رعبش می‌کردند. به این ترتیب عدم تکوین دولت-ملت در دوره پهلوی نیز نه به دلیل وجود موانع، بلکه بیش از آن ناشی از فقدان اراده جهت چنین تکوین و تاسیسی بود. اگر نهادسازی‌هایی هم صورت گرفت اولاً از سر ناچاری و ثانیاً در جهت جریان یافتن اراده شخص مستبد یا حامیان او در امور بود، نه تمهید مشارکت ملت در سیاست. نهادهای مدرن تاسیس شده در زمان پهلوی هم نهادهایی ملی نبود؛ فی‌المثل ارتش ظاهراً قدرتمند ایران، «ارتش شاهنشاهی» تلقی می‌شد و نه «ارتش ملت» و عجیب نیست که این ارتش به راحتی مقابل ملت و ملیت قرار می‌گیرد؛ از واقعه گوه‌رشاد تا کودتای ۲۸ مرداد.

نتیجه آنکه اراده بر تکوین دولت-ملت در ایران، نه در روشنفکران بود و نه در حاکمیت پهلوی. این اراده با انقلاب اسلامی شکل گرفت و مسیر این تکوین را با انقلاب آغاز کردیم. با تعاریف مدرن هم اگر نگاه کنید، این تکوین با انقلاب آغاز شده است گرچه دولت-ملت در گفتمان انقلاب، فراتر از مفاهیم مدرن است. معنای دولت-ملت در گفتمان اسلامی، معنایی جدید است گرچه پذیرش همان مشخصه‌های مدرن دولت-ملت -مانند زبان واحد و توانمند، قدرت یکپارچه، استقلال در سیاستگذاری و اجرا، نیروی نظامی ملی- را در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز می‌توان دید، اما این معنای جدید از دولت-ملت، صرفاً محصور در آن مختصات نیست.

محلی و شهری فراتر می‌روند و قلمرو مملکتی و حکومتی یک دولت را مشخص می‌کند. مختصه دیگر قدرت یکپارچه است به این معنی که گرچه یک قلمرو حاکمیتی، مشتمل بر اقوام و اقشار و گروه‌های متکثر است، اما برآیند آنها یک قدرت است، قدرتی یکپارچه. هر قوم و قشری می‌تواند این قدرت را به خود انتساب دهد و آن را قدرت خود بداند در حالی که در حاکمیت‌های غیرملی، اقوام فقط می‌توانند بر قدرت خودشان اتکا کنند و اگر قومی مجاور صاحب قدرت باشد، یا آن قدرت را نامربوط به خود می‌دانند یا آنکه قدرت رقیب آنها محسوب می‌شود. موارد دیگری مانند استقلال در سیاستگذاری و اقدام عملی نیز از جمله مختصات دولت-ملت است. در هر کدام از این مختصات می‌شود بحث‌هایی کرد که فعلاً متعرض آن نمی‌شویم.

منورالفکران ما مدعی‌اند که مفهوم دولت-ملت با مدرنیته شکل گرفته و پدیده‌ای مدرن است؛ با آمدن مدرنیته معنی پیدا کرده است و در گذشته، در سنت و حاکمیت‌های سنتی، دولت و ملت در کار نبوده و آن تفکر سنتی چنین ظرفیتی برای تاسیس و تکوین دولت-ملت نداشته و ندارد. برخی از آن منورالفکران برآنند که تکوین دولت-ملت در ایران با مشروطه آغاز شد و با رضاخان و ایجاد نهادهایی مدرن امتداد یافت، نهادهایی که وجودشان مقدمه تکوین دولت-ملت است. از جمله ارتش جدید و یکپارچه و... البته با همه این احوال نسبت به پهلوی نیز منتقدند که نتوانست دولت-ملت را به معنی تمام و کاملش محقق کند ولی این «نتوانستن» را به عناصر سنتی مربوط می‌دانند و آن عناصر را مانع چنین تکوینی فرض می‌کنند. کسانی چون داریوش آشوری نیز صراحتاً مدعی‌اند که با پیدایی انقلاب اسلامی، روند تکوین دولت-ملت در ایران متوقف و از دستور کار خارج شده است. از آنجا که در تکوین دولت-ملت باید اراده‌ای در کار باشد؛ می‌توان پرسید که آیا در مشروطه بنا و اراده بر تکوین دولت-ملت بود؟ آیا پهلوی چنین اراده و چنین بنایی داشت؟ فی‌الجمله باید اشاره کرد که مشارکت ملت در سیاست در نظام پادشاهی در دستور کار نبود و این ربطی به عناصر سنتی نداشت. در چشم منورالفکری مشروطه نیز «ملت» موجودی حقیر بود. منورالفکری مشروطه که مکرر در کار تحقیر ملت بوده است، آیا مشارکت ملت در سیاست را جدی می‌گرفت و دنبال می‌کرد؟ این منورالفکری پس از مشروطه و حتی پس از انقلاب هم وضعی چون گذشته دارد. بازگان در مقاله سازگاری ایرانی همان وضع تحقیرآمیز را نسبت به ایرانیان اتخاذ می‌کند و شبیه آن در آثار سایر منورالفکران نیز هست؛ مانند خلیقات ایرانیان جمال‌زاده یا جامعه کلنگی کاتوزیان یا... آن منورالفکر که ملت را به این نحو تحقیر می‌کند، طبعاً ملتش را واجد شایستگی جهت مشارکت سیاسی نمی‌داند.

اوج گرفتن این مباحث در زمان پهلوی شاید حاکی از آن است که حکومت وقت نیز از این تحقیر ملت چندان ناراضی نبود، بلکه از رواج آن هم خشنود می‌شد، زیرا وقتی ملتی تحقیر شده و به او تلقین شود

اراده بر تکوین دولت-ملت با انقلاب اسلامی شکل گرفت.

معنای دولت-ملت در گفتمان

انقلاب اسلامی، معنایی جدید است گرچه

پذیرش همان مشخصه‌های مدرن دولت-

ملت -مانند زبان واحد و توانمند، قدرت

یکپارچه، استقلال در سیاستگذاری و اجرا،

نیروی نظامی ملی- را در قانون اساسی

جمهوری اسلامی نیز می‌توان دید، اما این

معنای جدید از دولت-ملت، صرفاً محصور

در آن مختصات نیست

از آنجا که در تکوین دولت-ملت باید اراده‌ای در کار باشد؛

می‌توان پرسید که آیا در مشروطه

بنا و اراده بر تکوین دولت-ملت بود؟ آیا

پهلوی چنین اراده و چنین بنایی داشت؟

فی‌الجمله باید اشاره کرد که مشارکت ملت

در سیاست در نظام پادشاهی در دستور کار

نبود و این ربطی به عناصر سنتی نداشت.

در چشم منورالفکری مشروطه نیز «ملت»

موجودی حقیر بود. منورالفکری مشروطه

که مکرر در کار تحقیر ملت بوده است